

سخنی با رفقا

درباره برخی از مسائل جنبش کمونیستی ایران

عبدالرحیم صبوری

انتشارات چریکهای فدائی خلق ایران

به خاطرۀ
رفیق کبیر عباس مفتاحی
یکی از رهبران و بنیانگذاران

سازمان چریکهای فدائی خلق ایران

تقدیم میشود

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران

اکنون جنبش کمونیستی ایران زیر ضربات سخت ارتجاع قرار دارد. حوزه هائی از فعالیت علنی که در اثر مبارزه اخیر خلق ما و وضعیت سیاسی ناشی از آن بوجود آمده بود، با یورش سازمان یافته ای مواجه است. در اینجا و آنجا، در همه جا کمونیستها به بهانه های گوناگون مورد اذیت و آزار و تعقیب و شناسائی قرار میگیرند و یا زندانی، شکنجه و اعدام میشوند. با اینهمه، مثل همیشه جنبش کمونیستی ایران خرگوش وار از خواب برمیخیزد و دوباره بخواب میرود.

جنبش کمونیستی ایران بیش از ۷۰ سال است که در تاریخ کشور ما حیات دارد. این جنبش فراز و نشیبهای بزرگ و کوچکی را پیمود، اما هیچگاه نتوانست آن کوشش لازم را بکار برد تا از اینراه دراز پر حادثه درسهائی بیاموزد^(۱). اگر گهگاهی جریانات سالمی راه افتادند، یا خیلی زود نابود شدند و یا نتوانستند به سیطره خود تداوم بخشند.

اگر قدمت جنبش کمونیستی ایران به ۷۰ سال میرسد، با کمی گذشت میتوان گفت قدمت سلطه اپورتونیسیم بر جنبش کمونیستی نیز به ۷۰ سال میرسد. ۷۰ سال است که اپورتونیسیم چون بختکی بر سر آن افتاده است و پیکرش را کرخت کرده است.

پس چگونه میتوان بدون نقد راستین گذشته، بدون درس آموزی از گذشته، بدون درک مشخص قانونمندیهای حاکم بر این پروسه، بدون درک مشخص خصایص اصلی آن، عمل و نظر را صیقل داد و به راهیابیهای جدیدی دست یافت که فاقد ضعفها و سستیهای گذشته باشند؟

"خرده گیری" را با نقد مارکسیستی یکسان نگیریم. مسئله این نیست که تاکنون بر اشتباهات و کاستی های گذشته انگشت گذاشته نشده است، نه! ما نقدی را در مد نظر داریم که با نتیجه حاصل از خود، فعالانه در بازسازی هرچه پر مضمون تر و واقعیت حال شرکت میجوید و روحی جدید در کالبد واقعیت میدمد.

مثلاً سالیان درازی است که کمیته مرکزی حزب توده ایران - که در حیات خود حتی لحظه ای هم نتوانست پیشرو واقعی پرولتاریا باشد - آماج حمله و مظهر نفرت اکثریت عظیم عناصر مارکسیست - لنینیست است. اما هنوز جنبش ما فاقد نقد مضمون مشخص ایدئولوژی این دارو دسته سرسپرده و خائن است. در یک کلام هنوز از مضمون ضد مارکسیستی - لنینیستی فعالیتهای این دارو دسته نقدی جامع و عمیق ارائه نشده است. همه با جریان مزبور مخالفند، اما اولاً محتوای این مخالفتها یکسان نیست، ثانیاً تحلیلها در سطح باقی میماند. عمیق ترین آن دلایل تنها به تکرار انتقاداتی که بر رویونیسم خروشچفی وارد است، محدود میشود. بیشک ما باین حوزه از نقد نیازمندیم. ولی بدنبال آن به بازتاب عملی این انحراف در جنبش خود و ارزیابی اندازه تأثیرگذاری آن و بررسی عواقب آن نیاز صد چندان بیشتری داریم. اما حرف ما در اینجا نیز تمام نمیشود. مسئله ای که حائز اهمیت بسیار است، اشاعه این ایده ها در سطوح مختلف جنبش کمونیستی و تبدیل این ایده ها به نیروی مادی است. باید کوشش نمود تا ایده های کهنه و انحرافی را به شکست قطعی کشاند. باید شرایط و زمینه های ذهنی احیای آنرا نابود ساخت، تا آنجا که از حوزه تأثیرگذاری در رابطه نیروهای انقلابی بر واقعیات خارج شده و قادر به ایفای نقشی نباشند.

تنها با نقدی مشخص از ایدئولوژی واقعی (نه ادعائی) و سیاست واقعی (نه آنچه که فقط در قطعنامه میآید) است که میتوان به یک مرزبندی دقیق رسید. از یکسو ناهمانندیهای نظری را نشان داد و از طرف دیگر بازتاب این ناهمانندیها را در پراتیک ترسیم کرد و آنگاه بر روی اهمیت عملی آن تأکید ورزید. در غیر اینصورت ما نمیتوانیم از نفی دیالکتیکی سخن بگوئیم. در غیر اینصورت فرجام کار چیزی جز آن نیست که مثلاً سازمان "انقلابی"!! دچار آن گشته است. آنها خود را از پرچمداران آشتی ناپذیر حزب توده میدانند، ولی با همان منطقی فکر

۱. در این زمینه کوششهای ارزنده بعمل آمد. از جمله رفقا مسعود احمدزاده و امیر پرویز پویان در این زمینه ایده های با ارزشی ارائه دادند، ولی متأسفانه، بعلى که شرح آن در اینجا نمی گنجد، فرصت آن پیدا نشد تا این ایده ها در معرض برخورد جنبش کمونیستی قرار گیرد و در نتیجه، هیچگاه اشاعه وسیع نیافتند.

میکند که حزب توده و با همان روشی کار میکنند که حزب توده. آنها روی دیگر سکه حزب توده هستند.

بدون نقدی از ایدئولوژی و سیاستی که در گذشته بود و آنچه که در حال جریان دارد، جنبش کمونیستی نخواهد توانست به مسائل عملی خود پاسخ درست و مثبت دهد. آنچه که در جنبش کنونی چشمگیر است، جدائی "تشکیلاتی" گروه‌ها و سازمانها از یکدیگر است. اما میتوان این را نشان داد که این جدائی "تشکیلاتی" از یک مرزبندی دقیق دیدگاهی ناشی نمیشود. به یک معنی میتوان گفت این جدائی در سطح وسیعی از جنبش کمونیستی نتیجه ای از بحران "روابط" است و حال آنکه از نظر ایدئولوژیک و سیاسی بنیادهای بسیار یکسانی بین گروههای مزبور وجود دارد^(۲). ابتدا روابط تیره میشود و به دهها دلیل تشکیلاتی، دسته‌های درون سازمانها از یکدیگر جدا میشوند. بعد در پی پیدا کردن لفافه نظری آن بر میآیند. البته دلایل عمیق همه اینها را باید در کل جنبش کارگری ایران مورد بررسی قرار داد، که در اینجا فرصت آن نیست.

چگونه میتوانیم این همسانی را در میان بسیاری از گروهها و سازمانها نشان دهیم، نه از روی بررسی بازتاب عملی این تفکرات؟ اگر دیدگاههای آنها از یکدیگر تفاوتی کیفی داشت میبایست آنها در تفاوت ماهیت و مضمون فعالیت این گروهها باز مییافتیم و حال آنکه چنین نیست. هر نقد ایدئولوژیک در حرکت خود باید به نقدی در جهان بینی برسد و اگر چنین شود، آنگاه کیفیت رابطه فاعل شناخت با واقعیت تغییر میکند، زیرا نحوه نگرش و حد شناخت ما از واقعیت بر کیفیت رابطه ما با آن تأثیری ژرف میگذارد. در حالیکه چنین تفاوتهای بنیادی، در چگونگی برخورد این گروهها و سازمانها، مشاهده نمیشود.

برخورد گروهها و جریانات مختلف درون جنبش کمونیستی با مشی مبارزه مسلحانه هم برخوردی جدی نبوده است^(۳). اینان هیچگاه از این مشی نقدی دیالکتیکی ارائه نداده اند. تمام ندهائی را که در ظرف این هشت سال از مبارزه مسلحانه انجام پذیرفته نگاه کنید و زحمت خواندن آنها برای یکبار هم که شده تحمل کنید، آنوقت بلافاصله یک نکته جلب نظر خواهد کرد و آن اینکه هیچگاه به تحلیلی که "مبارزه مسلحانه - هم استراتژی، هم تاکتیک" از اوضاع اقتصادی - سیاسی جامعه ارائه کرده بود، برخورد نشده است و در ضمن میبینید که تنها با تکرار یک سری اصول عام و بدیهی، بخیال خود "مشی چریکی" را رد میکنند. نویسندگان این نقدها پس از رونویس کردن این اصول از روی کتب مارکسیستی - لنینیستی، برآستی وجدان خود را "آسوده" میکنند و از اینکه توانسته اند با نفی "مشی چریکی" هستی مبارزاتی!! خود را اثبات کنند، شاد و سرخوش میشوند.

اما این هرگز به معنای برخورد جدی نیست. هیچ مشی سیاسی را نمیتوان جدا از واقعیات مشخص اجتماعی به نقد کشید و بر پایه چنین نقدی آنها را رد یا قبول کرد. برای رد یک مشی سیاسی از موضع پرولتری، باید با تکیه کامل بر واقعیات مشخص اجتماعی و درک قانونمندی و جهت آن نشان داد که دینامیسم های اجتماعی در آن بازتاب نیافته اند تا مشی مزبور بتواند ضمن حفظ محتوای پرولتری خود، رشد دینامیک خویش را نیز تضمین نماید و در نتیجه مشی مزبور قابلیت حل عملی مسائل مبارزه و پیشبرد اهداف مورد نظر را ندارد. تنها چنین نقدی، نقدی زنده است و قادر است تا جنبش را چه از نظر عملی و چه از نظر نظری به غنای عالیتری برساند.

۲. بهتر است در همینجا نکته ای را روشن کنیم. وقتی می‌گوئیم این گروهها بنیادهای یکسانی دارند، به این معنی نیست که ما خود این بنیادها را تأیید می‌کنیم. ما اعتقاد داریم، در تحلیل نهائی، از نظر عملی اکثریت گروهها و سازمانها از دیدگاه حزب توده حرکت می‌کنند. اینکه هنوز ایده‌هایشان انسجام و سیستم لازم را ندارد مسئله ای نیست، اینرا زمان حل خواهد کرد و همراه با پیشرفت جنبش و قطب بندی هر چه صریح تر نیروها، واقعیات پنهان امروزی هر چه بیشتر رخ خواهند نمود.

۳. می‌توان گفت عدم برخورد جدی با مسائل مطروحه، از خصوصیات بارز اکثر گروهها و سازمانهای درون جنبش کمونیستی است.

میتوان به بسیاری از گروهها و سازمانها این ایراد را گرفت که پیروان "عقل سلیم" اند. اینان در برخورد با مسائل و واقعیات عمدتاً به تواناییهای ذهنی، سطحی و تجربه محدود خود تکیه میکنند، نه به عقل مارکسیستی. در واقعیت زنده و گسترده آنچه را که با عقل آنها "جور" در نمیآید، نمیپذیرند، بدون آنکه از خود بپرسند محتوای این "عقل سلیم" واقعاً تا چه حدی مارکسیستی - لنینیستی است و تا چه اندازه توانسته تجربیات غنی مبارزه را در خود ذخیره کند. بسیاری از همین گروهها و جریانها درون جنبش کمونیستی از فقدان یک تحلیل جامع از شرایط اقتصادی - اجتماعی کشورمان مینالند و با نظاره به جای خالی آن به ندبه و زاری مینشینند. اما باید از خود پرسید چه کسانی باید باین کار مبادرت ورزند و گناه این فقدان بر گردن کیست؟ آیا این ناله ها را میتوان دال بر احساس مسئولیتی جدی دانست؟ بدون شک نه، زیرا تاکنون هیچگونه برخورد جدی از جانب آنها در این زمینه صورت نگرفته است. چنین مینماید که از نظر اینان - علیرغم تمام آن شکوه ها - میتوان با "وجود!!" چنین فقدانی بدرستی کار کرد.

جریانها مزبور با مارکسیسم - لنینیسم نیز برخوردی خاص!! خود دارند. بنظر میرسد درک آنها از انطباق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط ویژه، همانا تکرار جزء به جزء تجربه انقلابات بزرگ است. آنها فکر میکنند اگر ما تجربه روسیه را با همان روند و همان مشخصات تکرار کنیم، یا اگر تجربه چین و ویتنام را با همان مختصات پیاده کنیم، آنوقت بمعنی آنستکه مارکسیسم - لنینیسم را با واقعیت مشخص ایران تطبیق داده ایم. همین منطق تفکر آقایان را وا میدارد تا اگر کسی پیدا شد و گفت "عصر لنین تصویری از جنگ توده ای طولانی نداشت" دلشان بدرد آید و اشک ریزان ندبه سر دهند که "لنین مورد بی التفاتی قرار گرفته است" و بدین ترتیب لنین را از سطح یک انقلابی کبیر به سطح یک غیب گو تنزل میدهند. از آنجا که اینان تطبیق مارکسیسم - لنینیسم با شرایط مشخص را همچون یک تطبیق هندسی تصور میکنند، در نتیجه الگوسازی جزو خصایص بارز شیوه تفکرشان میشود.

ما گفتیم این گروهها در برخورد با مشی های سیاسی مختلف با تکرار یک سری اصول "عام" آنرا قبول یا رد می کنند. بدون آنکه رابطه زنده بین آن اصول و فعالیتهای خود را نشان دهند. گفتیم که از فقدان یک تحلیل جامع اقتصادی - اجتماعی مینالند. الگوسازی شیوه اصلی تفکرشان است. تطبیق مارکسیسم - لنینیسم را با شرایط ویژه همچون یک تطبیق هندسی می فهمند و از نظر عملی تکرار جزء به جزء تجربه ای که در رأس آن حتماً رفقای کبیری همچون لنین و مائو قرار داشته اند^(۴). از اینها چه نتیجه ای میتوان گرفت؟ در آنچه که گفته شد یکی از خصایص اصلی این جریانها نمودار می شود و آن شانه خالی کردن از ارائه تحلیل مشخص از واقعیت مشخص است. هر جا که پای تحلیل مشخص بمیان میآید، جای آقایان خالی است. در آثار آنان جز جمله پردازی و عبارت پردازیهای بی روح و احکامی که در پس آن هیچ دلیلی نمیآید، چیز دیگری یافت نمیشود. تأکید اینان بر "اصول عام" در واقع بمعنی وفاداری واقعی به جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم نیست، بلکه فقط و فقط برای فرار از تحلیل مشخص است. آنها در حقیقت با توسل جستن به اصول عام تمایلات عملی حقیر خود را تئوریزه می کنند و نمیخواهند پراتیک خود را هر چه انقلابی تر سازند. اما اینکه چگونه این حکم میتواند به یک نیروی مادی در کل جنبش کمونیستی تبدیل شود به یک سری عوامل ذهنی و عینی بستگی دارد.

از نظر ذهنی درک درست و قابلیت ذهنی برای ترفیق اصول عام با وظایف مشخص سیاسی از جمله عوامل بسیار مهم است. از نظر مارکسیسم - لنینیسم "وظیفه" در رابطه با ضرورت و امکانات بالقوه و بالفعل پدیده اجتماعی مورد نظر تعیین میشود. بنابراین وظایف سیاسی در رابطه با اوضاع مشخص سیاسی و ضرورت و امکانات نهفته در آن تعیین می شود. در متن

۴. البته تازگیها از نظر بسیاری از این جریانها، رفیق مائو هم جزو رهبران بزرگ به حساب نمی آید.

چنین شیوه تفکری است که شیوه های عمل در رابطه با نیروهائی که بالفعل عمل می کنند، تعیین میگردد. پس تعیین وظایف نه در حیطة ذهن، بلکه به حیطة عین تعلق دارد. این ذهن نیست که وظایف را تعیین می کند، بلکه بقول "پاولف" این "آقای واقعیت" است که مضمون آنرا تعیین مینماید و آنچه بر عهده ذهن میماند "کشف" این وظایف است.

اما چنین برخوردی با مسئله اولاً محتاج به تحلیل مشخص از اوضاع است و این خود یک روح دلیر و خستگی ناپذیر میخواید. اما برای کسانی این مسئله نیز مطرح است که: نتیجه این تحلیل چه میشود؟ آیا نتیجه آن، تمایلات عملی آنها را نفی نمیکند و این تمایلات عملی - که در زیر توضیح بیشتری در اینمورد میدهیم - خود سد و مانعی برای دستیابی به شناخت درست واقعیت میشود؟

ثانیاً، جنبش پرولتری و در مقیاس کلی، جنبش توده ای باید آنچنان گسترش و عمقی بیابد که عملاً بقای هر سازمان و گروه را در رابطه با خود به درک صحیح مسائل مشخص مشروط کند و عملاً هرگونه توهم و ذهنیگری را زائل نماید و آنرا از عملکرد اجتماعی قوی باز دارد. تنها و تنها این نیروی سترگ است که میتواند اپورتونیزم را از آخرین سنگرهایش بیرون کشد و آنرا خلع سلاح نماید و در رابطه با بسیاری از جریانات درون جنبش کمونیستی ایران، بطور واضح و روشنی تمایلات عملی آنها را برملا سازد.

باری، تا وقتی مسئله این باشد که رابطه خود را با واقعیت نه بر اساس شناخت درست و صحیح از آن، بلکه بر اساس تمایلات ذهنی و عملی خود تنظیم کنیم، دیگر نیاز مبرمی به تحلیل مشخص نداریم، بلکه کافی است تا برای این تمایلات از لابلای متون لفاظیه ای پیدا کنیم. و اینجاست که "اصول عام" بکار میآید!! اصول عام، همواره خصلتی تجریدی دارند، بهمین جهت این امکان را فراهم میآورند تا با تفسیری "خاص"!! از آن، تمایلات ضد انقلابی را بجای انقلابی جا زد. آثار "کمیته مرکزی" را بخوانید ببینید چگونه در تأیید رفرم شاه از قوانین دیالکتیک و آموزشهای لنین سوء استفاده می کند.

بر بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران جو خاصی مسلط است. در آنجا، بجای آنکه اصول عام رهنمای عمل باشند، بجای آنکه این اصول مضمون کلی پراتیک انقلابی باشند (زیرا که خود این اصول انقلابی هستند)، تنها به لفاظیه ای بی معنی و بی روح تبدیل میشوند. اگر بر روی مبارزه ایدئولوژیک تأکید میشود، تنها بخاطر شانه خالی کردن از زیر بار پراتیک انقلابی است و نه برای هرچه غنی تر ساختن آن. صحت این گفته وقتی اثبات میگردد که به مضمون مبارزه ایدئولوژیک پیشنهادی آنان توجه کنیم.

برای اولین بار رفیق کبیرمان مسعود احمدزاده بر این نقطه ضعف بزرگ جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاشت و نظر صریح خود را در این مورد ابراز داشت. او نوشت: "خلاصه ما در این جنبش کمونیستی بین المللی امروز که اساساً در کشورهای زیر سلطه جریان دارد، کمتر با آثار تئوریک نظیر کاپیتال، آنتی دورینگ، و یا ماتریالیسم و امپریوکریتیسیسم روبرو میشویم. آیا این امر مبین آن نیست که از نقطه نظر تئوری ناب، جنبش کمونیستی بین المللی که بطور کلی با عمل مستقیم انقلابی روبروست نه فرصت و نه نیاز آنرا دارد که به کار پردازد؟ آیا این امر نمیرساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا به تئوریسین؟"

این جملات رفیق مسعود برای اپورتونیستها خاصیتی دوگانه داشت (و دارد). باین معنا که هم باعث اندوه و هم باعث شادیشان میشد. آنها در نزد خود شادمانه و در مقابل جنبش با لحنی اندوهبار ندا در میدادند که: "رفیق مسعود احمدزاده از اهمیت تئوری میکاهد، برای آن ارزش قائل نمیشود، و بدینوسیله یکی از جنبه های مبارزه طبقاتی را که بزرگان ما آنهمه بر آن تأکید میکردند، از یاد میبرد و بالکل انکار می کند". آنها این جملات را اینگونه تفسیر می کردند: "رفیق مسعود می گوید تئوری بی تئوری، همه چیز عمل". و پشت بند آن جملات بالا را با صدای بلند میخواندند (و میخوانند). از این بگذریم که اپورتونیستها چه می کنند - اینرا

خودشان هم میدانند - بیایید از خود بپرسیم: معنای واقعی این جملات چیست و در پس آن چه ایده اساسی نهفته است؟

رفیق مسعود در این قسمت بر دو مسئله اساسی انگشت میگذارد: یکی رابطه عام و خاص و دیگری رابطه تئوری و پراتیک.

رفیق مسعود با اشاره به کتابهای بزرگی چون کاپیتال، آنتی دورینگ و ... در حقیقت این مفهوم را بیان می کند که مضمون کلی و خطوط کلی فعالیت ذهنی و عملی روشن شده است و اکنون آنچه میماند پیوند زدن این مضمون و خطوط کلی با شرایط خاص و پراتیک است.

اگر مارکسیسم را نداشتیم، پرولتاریا همچنان در **چنبر** ندانم کاری گیر کرده بود و در چنین شرایطی وظیفه تاریخی پیشاهنگان واقعی پرولتاریا این بود که تا وضعیت او را در منظومه روابط طبقاتی جامعه تعیین کنند و همچنین شرایط رهائی او را نشان دهند. بدون چنین کوششی پراتیک آگاهانه انقلابی امکانپذیر نبود، بهمین جهت اثری چون کاپیتال بیرون میآید و جهت حرکت پرولتاریا را تعیین می کند. و انجام این وظیفه تبلور خود را در فعالیت‌های شدید تئوریک یافت. ماتریالیسم و ... در دفاع از یک **جهان بینی** و هر چه غنی تر ساختن آن و دمکراسی نوین بیان صریح چگونگی رابطه پرولتاریا با دیگر طبقات خلقی در مبارزه ضد امپریالیستی است. این آثار که تبلور تجربیات و بررسی علمی پرولتاریا و نمایندگان فرهیخته آنست، مضمون کلی فعالیت انقلابی را تعیین کرده اند و از این پس حتی گسترش هر چه بیشتر آنها در **گرو پراتیک انقلابی** است. **جهان بینی** و ایدئولوژی پرولتاریا معلوم است، مسئله اکنون بر سر تعیین وضعیت پرولتاریا در یک کشور مشخص و راهبانیهای عملی مشخص برای **رهائی اوست**. مسئله بر سر تلفیق عام و خاص است، نه بر سر تعیین و پیدا کردن **قانونمندیهای عام**. پس، از نظر رفیق مسعود اصول عام ارزش والای خود را از دست نداده اند، بلکه آنچه او بر روی آن اصرار میورزد، **استفاده انقلابی از این اصول در حل مسائل جامعه است**. درست برخلاف اپورتونیستها که خود را در محدوده اصول عام زندانی می کنند و از آن فراتر نمیروند و در نتیجه نمیتوانند جوهر انقلابی این اصول را دریابند.

بدینسان وقتیکه رفیق مسعود میگوید: "آیا این امر نمیرساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسیسم احتیاج داریم تا به تئوریسیسم؟" این هرگز بمعنای انکار نقش تئوریسیسم نمیتواند باشد، بلکه در ارتباطی تنگاتنگ با ایده بالاست. مسئله اینست که کار یک تئوریسیسم جمعبندی قوانین کلی است. اعتقاد رفیق مسعود بر این بود که این تئوری عام وجود دارد، آنچه برای ما باقی میماند گام گذاردن از این **حیطه یعنی حیطه تئوری**، به **حیطه عمل** است. آنچه میماند استفاده عملی و انقلابی از این تئوری انقلابی است و نه طوطی وار حفظ کردن متون.

رفیق مسعود می گوید: "کافیست نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی بیافکنیم تا کم شدن اهمیت تئوری را در مقایسه با مبارزه سیاسی - عملی دریابیم". نتیجه بلاواسطه مبارزه تئوریک دگرگون کردن رابطه شناخت شناسانه انسان با واقعیت است. اینکار برای پرولتاریا بعنوان یک طبقه انجام پذیرفته است، آنچه باقی میماند تغییر عملی روابط عینی است و این بر عهده مبارزه سیاسی عملی است. تنها از طریق پراتیک است که میتوان روابط موجود را واقعاً دگرگون کرد. در حالیکه تئوری مضمون و جهت **این تغییر و تحولات** را نشان میدهد، پراتیک **موجد** این تغییر و تحولات میباشد. تئوری در دسترس است، پس باید آنرا به حوزه عمل کشاند و با رهنمائی آن، واقعیت را تغییر داد.

بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران، مبارزه ایدئولوژیک را از مبارزه سیاسی عملی جدا می کنند. در حالیکه از نظر مارکسیسم - لنینیسم مبارزه ایدئولوژیک جدا از مبارزه سیاسی و منفک از آن هرگونه ارزش انقلابی خود را از دست میدهد. در ضمن در همینجا باید به خصوصیت دیگر مبارزه ایدئولوژیک پرولتری توجه کرد. خصوصیتی که آنرا از چگونگی مبارزه ایدئولوژیک دیگر طبقات متمایز میسازد و آن اینست که این مبارزه وحدت نیروها را در گرو دگرگون کردن جهت گیری این نیروها، تصحیح تفکر و بینش و پالایش شناخت آنها

نسبت به واقعیت میداند. این مبارزه در پی آن نیست که تنها با جایگزینی یک سلسله ایده ها بجای یک سلسله از ایده های دیگر به نیروی مادی خود بیفزاید، بلکه غیر از این، درستی این ایده ها یعنی انطباق حتمی آنها بر واقعیت عینی نیز مطرح است. بدین ترتیب مبارزه ایدئولوژیکی که در درون جنبش کمونیستی جریان دارد، با این اهداف انجام میگیرد که با دگرگون کردن بینش و شناخت افراد با واقعیت و منطبق ساختن آن با واقعیت به یگانگی افراد با یکدیگر دست یابد. و این دگرگونی اگر چه به اشکال گوناگون صورت میپذیرد، ولی اساساً این پراتیک انقلابی است که آنرا هر چه بیشتر ممکن میسازد. مبارزه ایدئولوژیک با این خصوصیات برای پرولتاریا یک سلاح است. سلاحی برای صیقل دادن هر چه بیشتر پراتیک، برای پیشبرد هر چه قاطعتر مبارزه طبقاتی و نه چیزی غیر از این.

بنابر آنچه گفته شد، از موضع پرولتری، مبارزه ایدئولوژیک محتوای اصلی خود را باید از وضعیت خاص پرولتاریا و مشکلات و معضلاتی که در پراتیک مبارزاتی او وجود دارد بگیرد، نه احکام مجرد و "اصول عام"! آنطور که اپورتونیستها می فهمند.

اصول عام که خود جمع بست تجربیات پرولتاریای جهان و حاصل بررسی حرکت اجتماعی و از آن جمله جامعه سرمایه داری است، محتوای مشخص خود را تنها در درک و فهم وضعیت خاص و مسائل مشخصی می یابد که پرولتاریا در یک منظومه روابط عینی مشخص با آن درگیر است.

براین اساس اگر جنبش کمونیستی ایران بر آنستکه به وحدتی عمیق برسد و از این تفرقه رهایی یابد، تا آنجا که به مبارزه ایدئولوژیک مربوط میشود، باید مضمون مبارزه ایدئولوژیک خود را در جهت مسائل مشخص جامعه ایران و مسائل مبارزه طبقاتی و ملی آن قرار دهد و با تمام انحرافات رنگارنگ مبارزه کند. مبارزه ایدئولوژیک بر سر مسائل مشخص همواره رجوع به اصول عام را از جانب مارکسیست - لنینیست ها اجتناب ناپذیر میگرداند و حال آنکه مبارزه ایدئولوژیک بر سر اصول عام لزوماً به مسائل مشخص بالفعل کشیده نمیشود.

مبارزه ایدئولوژیک باید در خدمت مبارزه طبقاتی پرولتاریا باشد. باید مضمون آن روشنگر مضمون عملی و شیوه های مبارزاتی طبقه کارگر برای نیل به اهداف فوری و تاریخی او باشد. در غیر اینصورت مبارزه ایدئولوژیک فاقد هرگونه عملکرد انقلابی است.

توجه صرف به اصول عام و تبدیل آن به محور مبارزه ایدئولوژیک، جدا از مسائل مشخص اجتماعی و مبارزاتی جامعه ما، مانع از آن شد تا نیروهای مارکسیست - لنینیست به مطالعه جدی اوضاع و احوال جامعه ما بنشینند. و در نتیجه آمادگی های لازم را برای پیشبرد حرکت خود از پیش تدارک ببینند. بهمین جهت هر ضربه کوچک آنها را غافلگیر می کند و "نقشه" های آنها را نقش بر آب میسازد. آنها مجبور میشوند هر بار پروسه را از نو آغاز کنند، و این نیز بعلت فشارهای عینی نیمه کاره متوقف میشود. بدین ترتیب فرصت ادامه کاری که شرط ضرور مبارزه سیاسی است از بین میرود. این نتیجه از آنجا حاصل می شود که برنامه ریزی و "نقشه" آنها بر حسب محاسبات عینی نیروهای واقعی عمل کننده، در واقعیت تنظیم نمیشود، بلکه فقط طرح ریزی آنها بر ذهنیات دور از واقعیت آنان متکی است.

باید اصل تلفیق عام و خاص را بدرستی فهمید و آنرا بکار برد. باید فهمید که اصول تنها جهت حرکت را نشان میدهند. باید توانائی پیوند زدن بین اصول کلی و درست را با شرایط مشخص سیاسی پیدا نمود. باید دانست آمیزه عینی عام و خاص به فعالیت مادی خود انسانها نیز بستگی پیدا می کند. در بسیاری مواقع آنها هستند که باید با پراتیک خود آنچنان زمینه ای را ایجاد کنند که شرایط لازم برای یگانگی مادی عام و خاص فراهم آید.

بر اساس آنچه گفته شد میخواهم به رفقای خود توصیه کنیم که امر آموزش تئوریک را چگونه و با چه بینشی جلو ببرند. بدون شک هر کسی که موضع پرولتری را اختیار می کند موظف

به آموختن تئوری عام انقلاب پرولتری است. تردیدی نیست که بدون این سلاح، یعنی مارکسیسم – لنینیسم انقلابی، نمیتوان مبارزه طبقاتی پرولتاریا را به پیش برد و به نتیجه مطلوب رساند. نمی توان مسائل اجتماعی را در جهت آرمانهای این طبقه حل نمود. اما مهم اینست که به چه شیوه ای این امر را انجام دهیم و از لحظه آغاز با چه بینشی پروسه را آغاز کنیم.

آنچه که در آموزش تئوریک معمول است، در مطالعه صرف کتابهای کلاسیک، آثار مارکس، انگلس، لنین و ...، تلبار کردن یک سری نقل قول در ذهن خواننده است. البته آموزش تئوریک مارکسیسم – لنینیسم بدون خواندن دقیق آثار بنیانگذاران مکتب مزبور، امکانپذیر نیست. اما صرف خواندن و مطالعه و حفظ کردن متون نمی تواند به معنی آموزش مارکسیسم – لنینیسم تلقی شود. مفهوم آموزش، بخصوص وقتی از آموزش مارکسیسم – لنینیسم صحبت می کنیم، از این فراتر میرود. در تحلیل نهائی پروسه آموزش، پروسه تبدیل شناخت به نیروی مادی است. در پروسه آموزش چیزهائی را که فرا میگیریم باید بازتاب آنرا در عمل خود بیابیم. مارکسیسم – لنینیسم را فرا می گیریم تا آنرا در تمام شئون زندگی خود جاری سازیم و در مبارزه طبقاتی همچون سلاحی برنده از آن استفاده کنیم. بنابراین معیار تعیین کیفیت آموزش ما به این امر بستگی دارد که تا چه حد محتوای واقعی آن ایده ها را جذب کرده و تا چه حد آن را به نیروی مادی در وجود خود تبدیل کرده ایم. ممکن است ما دهها کتاب مارکسیستی – لنینیستی را با "دقت" فراوان بخوانیم، یعنی واقعاً به مغز خود فشار بیاوریم تا آنرا بفهمیم، ولی نهایتاً چنین امری تحقق نپذیرد. یعنی پس از آن که آنها را به اتمام رساندیم، این مارکسیسم – لنینیسم نباشد که بر ذهن ما سلطه یافته است. به عبارت دیگر ادارک مارکسیستی – لنینیستی پیدا نکرده باشیم. این واقعیت را در تمام زندگی روزمره خود و در احوال اطرافیان خویش و یا با نگاه به آکادمیسین های بزرگ و کوچک شرق و غرب میتوانیم مشاهده کنیم.

خود مارکس و انگلس و بعدها لنین به این مسئله بارهای بار اشاره کردند. مارکس در قبال جوانانی که خود را مارکسیست میدانستند و بخیال خود آثاری در جهت اثبات درستی تئورهای مارکس بیرون میدادند – اما با درکی ساده انگارانه – خیلی ساده و به طنز گفت: "من مارکسیست نیستم". انگلس بارهای بار تأکید کرد که: "تئوری ما شریعت جامد نیست، بلکه رهنمای عمل است". و لنین مکرراً در مقابل اپورتونیسم بر این امر تأکید ورزید.

اگر تئوری "شریعت جامد" نباشد، آنگاه آموزش آن نیز آموزشی جامد نیست. آموزشی قالبی نیست. نمی توان با حفظ قسمت هائی از متون و تکرار بجا و نابجای آن، امر آموزش را تحقق یافته فرض کرد. و اگر تئوری رهنمای عمل باشد، پس خود را همچون کتاب گشوده ای باز می گذارد تا در ارتباط با واقعیت و نتایج حاصل از عمل هر چه بیشتر خود را غنی سازد. این تئوری، بعلت بینش انقلابی خود همواره امکان تطبیق خود با شرایط مشخص را محفوظ نگاه میدارد. تنها چنین تئوریست که می تواند بر درفش خود بنویسد: "حقیقت مشخص است، مجرد نیست". تنها چنین تئوریست که می تواند جسورانه ندا در دهد که: "آموزش ما دگم نیست، بلکه رهنمون عمل است" (انگلس، به نقل از لنین – درباره برخی از خصوصیات ...).

پس با این توصیفی که خود بنیانگذاران مارکسیسم – لنینیسم از مکتب خود ارائه می دهند نمی توان تئوری مزبور را در یکرشته نقل قول های بلند و کوتاه خلاصه کرد، نمی توان آنرا تمام شده فرض کرد. لنین خود می گوید: "ما مارکسیسم را بعنوان یک علم تمام شده نمی بینیم، بلکه آنرا علمی میدانیم که پایه های اساسی آن توسط مارکس و انگلس ریخته شده است" (نقل بمعنی از لنین). همه اینها نشان دهنده پتانسیل انقلابی تئوری مارکسیسم – لنینیسم است. اگر درک ما از آموزش مارکسیسم – لنینیسم در ردیف کردن و از بر کردن نقل قولها باشد، هرگز نمیتوانیم به درک واقعی مارکسیسم – لنینیسم نائل آئیم.

پس معنی فراگیری و یا آموزش مارکسیسم - لنینیسم چیست؟ آموزش مارکسیسم - لنینیسم یعنی جذب جهان بینی ماتریالیسم و دیالکتیک یعنی فهم دیدگاهی که مارکسیسم - لنینیسم از آن به واقعیات اجتماعی مینگرد؛ یعنی فهم جوهر طبقاتی و انقلابی مارکسیسم - لنینیسم. باید کوشش نمود تا نحوه برخورد طبقاتی و معرفتی مارکسیسم - لنینیسم را بیرون کشید و بعد با همان دیدگاه با واقعیات اجتماعی مشخص برخورد نمود. تنها در اینصورت ما قادر خواهیم بود تا همواره ضمن حفظ جوهر انقلابی مارکسیسم - لنینیسم آنرا با واقعیت مشخص و زنده تطبیق دهیم و بر اساس آن، پراتیک خود را بنحوی هدایت کنیم که در جهت ایدئولوژی و آرمانهای پرولتاری باشد.

میتوان با برخی مثالها، مسئله را روشنتر بیان کرد. مارکس و انگلس اعتقاد داشتند که انقلاب پرولتاری در کل اروپا باید انجام پذیرد. لنین تز انقلاب در یک کشور واحد را مطرح کرد. اپورتونیستها با استناد به آثار مارکس و انگلس، او را به باد انتقاد گرفتند. اما امروز، لنینیسم مکمل مارکسیسم گشته و از آن جدائی ناپذیر است. در اینجا مسئله اساسی انقلاب پرولتاری بود. شرایطی که مارکس و انگلس در آن میزیستند، آنچنان شرایطی بود که تحقق این امر را در سراسر اروپا مطرح میکرد. شرایط در زمان لنین عوض شده بود و در نتیجه امکانات نیز تغییر یافتند. امکان انقلاب در یک کشور واحد پیدا شده بود. لنین توانست این تغییر شرایط را درک کند و در نتیجه آن، مسئله اصلی و اساسی، یعنی برپا کردن انقلاب پرولتاری را جامعه عمل ببوشاند. اما اپورتونیستها که (به هر علت که میخواهد باشد) خود را محدود به یک نظر مشخص درباره شرایط مشخص نموده بودند، نمی توانستند این امر را درک کنند و در نتیجه همواره در عقب جنبش پرولتاری قدم بر می داشتند و گاه حتی به مقابله با آن برخاستند.

در جنبش بین المللی کمونیستی، از جمله در ایران، اپورتونیستها همواره از این تفاوت، یعنی تفاوت دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم و تبلور مشخص این دیدگاه در شرایط مشخص، سوءاستفاده های فراوانی نمودند. مثلاً در ایران بهنگام انتخابات نمایندگان مجلس "خبرگان" سازمانها و گروههای بسیاری، بعلت تمایلات عملی خود قصد شرکت در آنرا کردند. آنها برای اثبات درستی کار خود مجبور بودند تا آنرا به جامعه مارکسیسم - لنینیسم بیارایند. چه کردند؟ آنها بسراغ کتابهای لنین رفتند تا با "انتخاب" نقل قولهایی از او، کار خود را توجیه نمایند (°). و حال آنکه حتی در همان آثاری که این نقل قولها از آن بیرون کشیده شده، لنین با وضوح تمام دیدگاه مارکسیستها را راجع به مسئله مزبور بیان کرده است.

باید با دقت فراوان این تفاوت را درک کرد؛ تفاوت بین دیدگاه مارکسیستی - لنینیستی و تبلور مشخص آنرا. در حالیکه دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم همواره باید حفظ شود، و همواره باید بکار گرفته شود و در تمام طول پروسه مبارزاتی یک فرد یا یک سازمان ثابت و پایدار بماند. اظهار نظرهای مشخص تنها می توانند بعنوان تجربیات انقلابی مورد بررسی و کنکاش قرار گیرند.

بنابراین هدف از آموزش تئوری مارکسیسم - لنینیسم، یادگیری نحوه نگرش نسبت به واقعیات اجتماعی و درک جهت و مضمون پراتیک طبقه کارگر است. آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم در نهایت بخاطر و برای عمل است. آموزش تئوریک باید ما را قادر سازد تا هر چه بهتر بتوانیم واقعیات اجتماعی را بشناسیم؛ هر چه بهتر بتوانیم مضمون طبقاتی این واقعیات را تعیین کنیم؛ هر چه بهتر بتوانیم مبارزه طبقه کارگر را منطبق با این واقعیات تنظیم کنیم؛ هر چه بهتر بتوانیم عمل خود را صیقل دهیم و جلو ببریم.

پس در پروسه آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم باید تمام هم خود را برای تقویت تفکر مارکسیسم - لنینیسم و درک جوهر طبقاتی و انقلابی آن مبذول داریم. می توان گفت هسته

۵. ما نظرات خود را در این مورد در جزوه ای به نام "چرا شرکت در مجلس فرمایشی "خبرگان" فریب توده هاست؟" تشریح نموده ایم.

اصلی آموزش مارکسیسم - لنینیسم فراگیری جهان بینی ماتریالیسم دیالکتیک است. همانطور که گفته شد، نباید در امر آموزش خود را به این یا آن ایده ای که انعکاس یک شرایط مشخص است محدود نمائیم و بعد قصد آن کنیم تا آنرا طابق النعل بالنعل در دل یک واقعیت دیگر پیاده کنیم.

برخی از رفقا بین آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم و برخورد با مسائل مشخص، در ذهن خود شکاف ایجاد می کنند. آنها مراحل کار خود را این گونه فرمولبندی می کنند: "اول تئوری عام را فرا می گیریم، بعد بسراغ مسائل مشخص می رویم". این فرمول کاملاً نادرست و اساساً فاقد جوهر انقلابی است.

هیچگاه نباید آموزش تئوریک را از مسائل زنده اجتماعی، منجمله از مسائل موجود در درون جنبش کمونیستی، جدا کرد. اگر ایندو را از یکدیگر جدا کنیم، هماهنگی ذهن و حرکت عین را نمی توانیم حفظ کنیم و همواره از انجام عمل انقلابی محروم می مانیم. باید آموزش عام را در رابطه با مسائل خاص پیش برد. باید در همان حد توانائی از طریق پرس و جو، از طریق مطالعه و برخورد با افراد، مسائل موجود را شناخت و بعد از خود پرسید: "نحوه برخورد مارکسیستی - لنینیستی با این مسئله چگونه است؟". و بر این مبنا برای یافتن جواب درست و حل عمیق مسئله مزبور به مارکسیسم - لنینیسم رجوع کرد و آن مسائل را در جهت این مکتب فکری حل کرد. تنها در اینچنین پروسه ایست که آموزش مارکسیسم - لنینیسم محتوای واقعی و مضمون زنده خود را نشان خواهد داد. ... و بعلت وجود همین رابطه است که آموزش مارکسیسم - لنینیسم پایان ناپذیر است و همچون کتابی همیشه گشوده، در مقابل ما قرار می گیرد.

بدون شک، این کار مشکل است. ولی هر نوآموز مارکسیسم - لنینیسم، از همان ابتدا باید این واقعیت را قبول کند و بپذیرد که آموزش تئوریک مارکسیسم - لنینیسم یک پروسه پیچیده و کاری طاقت فرساست. نباید آنرا آسان گرفت. اما باید اینرا هم در نظر داشت که بشرط کوشش و پیگیری می توان بر تمام مشکلات فائق آمد. مهم آنست که آنرا جدی گرفت، مشکلات آنرا تحمل کرد و از آنها نهراسید. مارکس در جملاتی زیبا به بهترین وجهی این ایده را بیان کرده است. او نوشت: "در عمل هیچ شاهراه (ت) عریضی وجود ندارد و فقط کسی که خستگی ناپذیر از راههای سنگی آن صعود می کند، قادر است به قله پر تلاءلوء آن دست یابد". مارکسیسم - لنینیسم یک مکتب عمیقاً علمی است. باید کوشش نمود تا از درک ساده انگارانه آن دوری جست و برای بکارگیری آن در شناخت واقعیات و نفوذ تا اعماق آن سعی فراوان نمود. تنها در اینصورت است که می توان به پراتیک نیز عمق و غنا بخشید.

در اینراه موانعی وجود دارد. تنبلی ذهن، کم حوصلگی و تمایلات حقیر عملی. اینها از مهمترین موانع در راه آموزش تئوریک اند. کار تئوریک در چارچوب مارکسیسم - لنینیسم به بررسی های مکرر، به تحقیق و به آزمونهای متعدد احتیاج دارد. در حالیکه یک ذهن تنبل هرگز نمی تواند چنین پروسه ای را تحمل کند. یک ذهن تنبل بیشتر گرایش بدان دارد تا برای رها شدن از بند مشکلات و آسودگی خاطر به همان اولین نتایج حاصله بسنده کند و بدین ترتیب فرصت تحقیق و تأمل بیشتر را بخود نمی دهد.

به هر حال، رفقای ما باید با دقت و جدیت تمام امر آموزش تئوریک را پیش برند. و از هم اکنون برای اجتناب از تکرار تجربه غلط جنبش کمونیستی ایران، باید محور اساسی چنین آموزشی را بر روی مسائل زنده اجتماعی، بر سر شرایط مشخص اقتصادی - سیاسی ایران، بر سر مسائل مبارزه طبقاتی و ملی جامعه ما و بازتاب این مسائل در جنبش کمونیستی ایران قرار دهند و با اتکاء به انرژی خستگی ناپذیر خود، تمام مشکلات و موانعی را که در این مسیر قرار دارند از میان بردارند.

تا وقتی که مبارزه ایدئولوژیک در خدمت سیاست و در خدمت راهیابی های عملی برای مبارزه طبقاتی و ملی پرولتاریا قرار نگیرد، مسلماً جنبش کمونیستی ما نمی تواند راه بجائی ببرد. در مبارزه طبقاتی، هر نیروی طبقاتی در یک منظومه روابط عینی جای دارد. در چنین منظومه ای جمله پردازی و عبارت پردازیها، هر چقدر هم که زیبا و جالب باشند، حلال مشکلات نیستند. تنها با راه جوئیهای عملی است که جنبش کمونیستی ایران می تواند رشد هرچه بیشتر خود را تضمین کند و خطرات و موانع واقعی را از سر راه بردارد. راه جوئیهایی که بر اساس تجربه جنبش خلق ما، پراتیک مشخص طبقه کارگر و تجربیات خود جنبش کمونیستی قرار داشته باشد.

اگر بخواهیم بر یکی از ضعفهای بخش عظیمی از جنبش کمونیستی ایران انگشت گذاریم، همانا کم بها دادن به حل عملی مسائل است. آنها بیشتر می کوشند معضلات و مشکلات جنبش را در ذهن خود، و بنحوی ایده آل، حل کنند. مثلاً سالهای سال است که مرحله بندی و طبقه بندی آنها از مسائل جنبش کمونیستی و مبارزه توده ها آزمایش خود را پس داده است. اما هرگز ب فکر غنا بخشیدن و تکامل آن نبودند و نیستند.

آنها برای حل مسائل روشنفکران انقلابی، مسائل مبارزاتی توده ای و مبارزه با رژیم، شکافهای مرحله ای ایجاد می کنند. "اول باید روشنفکران انقلابی به وحدت برسند (یعنی مسائلشان را حل کنند)، بعد باید به حل بعضی از مسائل در ارتباط با توده ها پرداخت، آنگاه مبارزه با رژیم را بطور قطعی آغاز کرد". همه چیز باید شسته و رفته پیش رود. تجربیات تمام جنبشهای انقلابی، از جمله تجربیات مبارزات خلقی درون خود جامعه ما، نشان داده است که هیچگاه چنین راه سر راستی وجود نداشته است.

مسائل روشنفکران انقلابی، تهیه وسائل لازم برای مبارزه با رژیم و یا حل برخی از مسائل توده ها، اینها همه و همه مسائلی هستند که بطور همزمان در مقابل جنبش قرار دارند و حل هر یک از آنها به دیگری بستگی پیدا می کند. در بسیاری مواقع حل آنها باید بطور همزمان صورت پذیرد. این را عینیت می گوید. بنابراین، این نوع مرحله بندی کردن، از آنجا که با دینامیسمهای واقعیت انطباق ندارد - حتی با کمی پس و پیش کردن - در واقعیت امر، قادر نیست مسئله ای را حل کند.

آنچه که در این مرحله بندی کم بها میشود، مسئله سیاست است. رفیق پویان زمانی نوشت: "کم بها دادن به سیاست از خصایص بارز اپورتونیسم است". و برآستی که چنین است. جنبش کمونیستی ایران همواره در لحظات قطعی در این امر تزلزل نشان داده است و با کم بها دادن به سیاست، فرصتهائی را از دست داده است. فرصتهائی که می توانست پایه های مادی قویتری را برای او تهیه ببیند. در جنبش اخیر خلق ما نیز این امر بوضوح نمایان است و اکنون نیز این کم بها دادن به فرصتها و عدم شناخت موقعیتهای مناسب، بطرز چشمگیری خود را نشان می دهد. مثلاً به بیانیه شماره ۱ "کنفرانس وحدت" توجه کنید. جز یک مشت حرفهای کلی مثل: "دامن زدن و رهبری یک مبارزه سیاسی و مستقل طبقه کارگر را جزو وظایف اساسی مارکسیست-لنینیستها و گامی تعیین کننده^(۷) در ارتباط با مسئله مبرم جنبش یعنی^(۸) (تشکیل حزب طبقه کارگر می داند" و یا یک شعار استراتژیک کلی مثل "برقراری جمهوری دمکراتیک خلق" هیچ چیز دیگری دستگیرتان نمیشود. بهیچوجه آنها خود را دل مشغول مسائل مبرم مبارزه سیاسی فعلی نمی نمایند و به همین جهت هیچگاه در فکر ارائه شعارهای تاکتیکی

صریح برای طبقه کارگر (حتی فقط برای طبقه کارگر) نیستند. این شانه خالی کردن از وظایف مبارزاتی است.

اگر در متد تفکر سیاسی لنین دقت کنیم، می بینیم همواره مسائل باین شکل مطرح میشود: با توجه به این واقعیات بالفعل، پیشاهنگ چه نقشی می تواند در ارتقاء مبارزه ایفا کند؟ پرولتاریا چه وظیفه ای در قبال جنبش انقلابی دارد؟ و بعد با شعارهای صریح عملی، آنها را روشن کرده و تمام هم سازمان خود را برای تحقق آن بکار میگیرد. اما در ایران ما عادت شده است که حرفهای کلی بزنند و همه چیز را بصورت مبهم آن باقی بگذارند.

در بخش اعظمی از جنبش کمونیستی ایران این نقص ناشی از عدم تمایل آنها به پراتیک فعال انقلابی است. تمام تجربیات مبارزه انقلابی پرولتری نشان می دهند که مسائل مطروحه در بین روشنفکران انقلابی، تنها در پرتو مبارزه خود توده ها و تجربیات حاصله از آن و در جریان مبارزه فعال آنها بر علیه وضع موجود، حل شدنی است؛ تنها با گسترش مبارزه توده هاست که می توان هم به حل واقعی مسائل درون جنبش کمونیستی نائل آمد و هم به وسائل هرچه عالیتر مبارزه طبقاتی دست یافت. بین این سه جنبه، نه شکافهای عظیمی وجود دارد و نه تقدم و تأخر زمانی مطرح است. مجدانه باید کوشید تا این مسائل را به موازات یکدیگر حل کرد.

اما این دیدگاهها با نتایج عملی بسیار ناگواری همراه است. معتقدین این دیدگاهها می خواهند با کرنش در مقابل وضع موجود، "وضع موجود" را حفظ کنند تا بخیال خود قادر باشند نقشه خود را به مرحله اجرا درآورند. آنان می خواهند با تنزل دادن شعارهای انقلابی تا سرحد ممکن از خطر هجوم دشمن و غیره ... در غلطیدن به اتویسم!! رهائی یابند. به این دلیل از همان ابتدا، زاویه محدودی به دید خود می بخشند و حوزه های محدودی را برای فعالیت خود انتخاب می کنند و بدین ترتیب بار دیگر از ضرورتهای حرکت واقعی و عینی جدا می افتند و قادر نمی شوند تا وظایفی را که واقعیت عینی در مقابل آنها می گذارد درک کنند. از سوی دیگر بعلت تخالف ذهنیات آنها با واقعیات، هرگز نمی توانند نقشه های خود را به مرحله فرجام برسانند. حاصل همه اینها، ائتلاف انرژی بخش بزرگی از جنبش است که به تبع آن نیروهای مزبور نمی توانند در دگرگونی و واقعیت سهمی فعال در جهت مطلوب ایفا نمایند.

تنزل دادن شعارها تا سطح ممکن برای حفظ وضع موجود، نه با واقعیات عینی مبارزه همخوانی دارد و نه با تئوری مبارزه طبقاتی که جوهر اساسی مارکسیسم - لنینیسم است.

پرولتاریا در مبارزه خود هیچگاه نباید حاضر شود که خود را تا سطح طبقات دیگر تنزل دهد. پیشاهنگان پرولتاریا همواره کوشش می کنند تا با کار پیگیر و گسترده، هژمونی پرولتاریا را در درون جنبش تأمین کنند. این وظیفه همواره وظیفه محوری جنبش کمونیستی است. اگر در یک شرایط مفروض هنوز امکان تحقق بلافاصله این امر وجود ندارد، این بدان معنی نیست که پیشاهنگان پرولتاریا تنزل شعارهای طبقه کارگر را تا حد شعارهای طبقات دیگر بپذیرند و آنرا امری ناگزیر تشخیص دهند. بالعکس آنچه مطرح می شود این است که کمونیستها برای ایجاد شرایطی که امکان فوق را به واقعیت تبدیل می کند، چه کوششهای وسیعی باید انجام دهند و چه فعالیتهایی از جانب آنها باید صورت گیرد. در هیچ شرایطی از موضع پرولتری تسلیم پذیری در مقابل وضع موجود مجاز نیست.

از نظر عملی هیچگاه طبقات حاکم، در پروسه مبارزه طبقاتی، دست روی دست نخواهند گذاشت و در مقابل دشمنان طبقاتی خود منفعل نخواهند نشست. هر وضعیت سیاسی، نتیجه چگونگی رابطه نیروهای طبقاتی با یکدیگر است. مسلماً هر نیروئی، بنا به جایگاه و قدرتی که در این منظومه از تضادها دارد و نقشی که در پروسه بازی می کند، در حفظ و یا تغییر آن مؤثر است. جدا از این حکم نمی توان به برنامه ریزی سیاسی و تشکیلاتی مبادرت ورزید.

بین وضعیتی که محصول ضعف درونی طبقه حاکم باشد و وضعیتی که ضعف درونی طبقه حاکم محصول فشار مادی طبقه یا طبقاتی انقلابی از جامعه است که بر علیه او برخاسته اند، از زمین تا آسمان تفاوت است. در حالت اول دگرگونی وضعیت می تواند صرفاً به حل

تضادهای خود حاکمیت منوط شود. در حالت دوم نیروهای انقلابی، خود با اتکاء به نیروی خود، وضعیتی را بوجود می آورند و تا وقتی که این نیروی لازم را در اختیار دارند، می توانند از آن وضعیت برای گسترش هر چه بیشتر دامنه فعالیت خود استفاده کنند و زمینه را هر چه بیشتر برای گسترش دینامیک خود مهیا سازند.

در هیچ حالتی مارکسیست - لنینیستها در مقابل وضع موجود کرنش نخواهند کرد. آنها تنها وضعیتی را تأیید می کنند که شرایط هر چه بهتری را برای بسط و گسترش تعرض پرولتاریا فراهم می آورد. باید این حقیقت را بخاطر داشت که: تعرض جوهر سیاست پرولتری است. حتی عقب نشینی و حالت دفاعی، در این چارچوب قابل تبیین است. چه زمانی عقب نشینی درست است؟ زمانی که امکان و شرایط بهتری را برای تعرض گسترده تر فراهم می سازد. اینکه تعرض جوهر سیاست پرولتاریا است، خود ناشی از موقعیت مادی پرولتاریا می باشد. زیرا پرولتاریا تنها با نفی کامل نظام طبقاتی می تواند به رهائی خویش دست یابد. بهمین جهت تا وقتی پرولتاریا و یا بنحوی از انحاء شرایط احیاء مجدد نظام طبقاتی وجود دارد، پرولتاریا نمی تواند "وضع موجود" را، وضع آخرین یا ایستگاه آخر بیندارد و تمامی مساعی او در نفی "وضع موجود" و ارتقای آن به پله های بالاتر تکامل، که آزادی او با آن ملازمه دارد، صرف می شود.

نمایندگان پرولتاریا که تدوین کنندگان آگاه سیاست او هستند، نمی توانند این قانون را در نظر نگیرند. آنها از هر موقعیتی سود می جویند تا هر چه سریعتر پرولتاریا را به عرصه حاد مبارزه طبقاتی، یعنی به عرصه سیاست، بکشانند.

پس اگر بنا باشد وضعیتی بشرط نزول شعارهای پرولتری تا حد یکی دیگر از طبقات اجتماعی حفظ شود و یا بشرط محدود بودن فعالیت مبارزاتی پرولتاریا و نمایندگان آن، از جانب هیئت حاکمه به رسمیت شناخته شود، این وضعیت به چه کار پرولتاریا می آید.

همه آنها می که چنین وضعیتی را می پذیرند و آنرا تأیید می کنند، بدون شک به تسلیم طلبی طبقاتی در علطیده اند. تمام کوشش روشنفکران انقلابی باید مصروف آن شود تا دامنه فعالیت پرولتاریا و خود را گسترش دهند. باید صرف آن شود تا مواضع هر چه عالیتری را در مبارزه طبقاتی برای پرولتاریا بدست آورند. پس اگر شرط وجود موقعیتی، عدم فعالیت زنده و فعال پرولتاریا و روشنفکران انقلابی باشد، چه فایده؟

بسیاری از اپورتونیستها دم از تکیه بر نیروی توده ها میزنند، ولی هیچگاه به محتوای واقعی این سخنان توجهی ندارند. وقتی مارکسیست - لنینیستها می گویند که همواره بر قدرت و نیروی توده ها اتکاء دارند، در واقع این حقیقت را بیان می کنند که آنها در عرصه سیاست اساساً بر مبارزه طبقاتی تکیه می کنند نه بر زد و بندهای بین رهبران و یا قراردادهای ناپایدار سیاسی که در سطح بالا و جدا از توده ها بین رهبران بسته شود.

عشق و علاقه مفرط بسیاری از اعضای جنبش کمونیستی ایران به کار علنی، باعث می شود تا رهنمودهای تابناک مکتب خود را فراموش کنند. آنها طبق معمول با بیان ایده های درست، ولی قلب محتوای راستین آن، می خواهند زشتی کار خود را بپوشانند. این درست است که مارکسیسم - لنینیسم هرگز کار علنی را نفی نمی کند، ولی همواره آنرا در پرتو این سؤال قرار می دهد: به چه قیمتی؟ با چه نتیجه ای؟ کار علنی، حوزه ای از فعالیتهای مبارزاتی است؛ اگر این حوزه بتواند تحرک بیشتری به مبارزه ببخشد، آنوقت قابل استفاده است. اما اگر بخواهد مانع رشد محتوای آن شود، آنوقت نمی تواند مورد تأیید مارکسیست - لنینیستها باشد.

این دیگر بر عهده نیروهای مارکسیست - لنینیست است که منطبق با شرایط و تحمل مشکلات فراوان آن، شیوه هایی از مبارزه را انتخاب کنند که باعث پیشبرد مبارزه انقلابی پرولتاریا می شود.

بسیاری از این گروهها و سازمانها، ما را متهم می کنند که اساساً اعتقاد به کار علنی نداریم و در پی استفاده از آن نیستیم. از نظر اعتقادی بهیچوجه چنین چیزی در ضمیر ما نیست. آنچه

که، مثل همیشه، بحث باید روی آن متمرکز شود، تعیین جایگاه این حوزه از فعالیتهای مبارزاتی و رابطه آن با وظایف اساسی است.

دیگر این که بر اساس تئوری مبارزه طبقاتی، باید این نکته را درک کرد که حفظ و گسترش یک زمینه و یا بطور کلی زمینه های فعالیت مبارزاتی، به چگونگی تناسب قوای طبقاتی مشروط می شود. ما باید این زمینه ها را با پراتیک و فعالیت مبارزاتی طبقه و خود ایجاد کنیم نه آنکه انتظار صدقه و هدیه هیئت حاکمه را داشته باشیم و تازه بخواهیم با کوتاه آمدن، با عدول و با دست برداشتن از اصول اساسی جنبش کمونیستی، آنها را بدست آوریم. ما اعتقاد داریم که عدم درک همین مسئله بظاهر کوچک، ما را در راه جوئیهای عملی و پیشبرد مبارزه فلج می سازد و در نتیجه نمی توان مراقب اوضاع بود و مبارزه را هر دم با محتوای غنی تر و عالیتر به پیش برد.

از کمیته مرکزی حزب توده ایران و "سازمان انقلابی" (!!) و یکی دو تا دیگر از سازمانهای "واقعاً" مارکسیستی - لنینیستی بگذریم، آنها در مقابل وضع موجود آشکارا کرنش می کنند و بقول همان نویسنده "توده ای" "سر در آخور زرین قدرت روز دارند". و چه بهتر است که در مقوله ای جداگانه بررسی شوند.

اما سازمانها و گروههای کمونیستی نیز عملاً در مقابل شرایط موجود موضعی منفعل گرفته اند و همچنان منتظر لطف و مرحمت "بورژوازی لیبرال!!!" و "گرایش مترقی!!!" درون هیئت حاکمه و تزلزل "خرده بورژوازی" درون هیئت حاکمه!! و روی آوری او به گرایش انقلابی هستند.

از وقتی که جنبش توده ای اخیر ایران آغاز شده تاکنون، جنبش کمونیستی ایران لنگ لنگان بدنبال توده ها حرکت کرد. عدم آمادگی جنبش کمونیستی به هنگام شکل گیری جنبش خلق ما و نحوه نگرش او، که طبق آن هنوز بین موقعیت بوجود آمده و خیزش انقلابی توده ها فاصله زیادی مشاهده می کرد، و در مقابل، سرعت اوج گیری خود جنبش و علاوه بر همه اینها، کم کاری بیش از حد سازمانهای کمونیستی در آن اوضاع و احوال و یکسری عوامل دیگر، دست به دست هم داده و مانع از آن شدند تا جنبش بتواند از عهده انجام آن وظایفی هم که می توانست بر دوش گیرد، بر آید. با وجود این همه، "سازمان چریکهای فدائی خلق ایران" تنها سازمانی بود که مقبولیت توده ای داشت و نیروی نسبتاً بزرگی را بدنبال خود می کشید، به نحوی که سایر بخشهای جنبش کمونیستی مجبور بودند - بخصوص در آن اوائل - فعالیتهای خود را در میان توده ها، از جمله طبقه کارگر، تحت لوا و نام او پیش برند. هر ذهن ساده ای این حقیقت را می فهمد که این مقبولیت ناشی از گذشته مبارزاتی این سازمان بود. تجربه عینی مزبور بار دیگر نشان داد که چگونه سوابق مبارزاتی یک سازمان، در یک موقعیت انقلابی رابطه آن سازمان با توده ها را کیفیتاً تغییر میدهد.

ناآگاهترین و عقب مانده ترین بخشهای توده ها نیز که تحت تأثیر تبلیغات شدید ضد کمونیستی قشریون مرتجع قرار گرفته بودند، حساب فدائی را از "کمونیسم" جدا می کردند. زیرا برای آنها، آن همه "بدیهائی" که در وجود کمونیستها بود!! و در ذهنشان فرو کرده بودند، در عینیت وجود چریکهای فدائی خلق نمی گنجید. همین پشتوانه توده ای بود که حتی رژیم کنونی را وا میداشت علیرغم تمام مخالفتهای ایدئولوژیکی و سیاسی اش با فدائی، ظاهر نسبتاً احترام آمیزی را نسبت به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران حفظ کند.

رژیم این نفوذ را به عینه تجربه کرده بود، از جمله در حادثه ترکمن صحرا. مشخص بود که ادای احترام بخشهایی از رژیم حاکم به سازمان چریکهای فدائی خلق ایران، از یکسری اصول اخلاقی و یا تمایلات ایدئولوژیکی نشأت نمی گرفت، بلکه دقیقاً ناشی از نفوذ توده ای این

سازمان و عملکردهای اجتماعی مهمی طی سالها مبارزه بود که چنین نفوذی می توانست برای چنین سازمانی فراهم سازد. به همین جهت آنها می خواستند با رفتار کجدار و مریض و بدست آوردن دل اینان، با گرفتن پُر میل به وحدت، این نیرو را در جهت پیشبرد اهداف خود حفظ کنند و یا لاقلاً زمینه حسن تفاهم را از بین نبرند. کاملاً روشن بود که این رفتار ملاطفت آمیز، که البته با لطف طرف مقابل هم توأم شد، امری دیپلماتیک بوده و نمی توانست ادامه یابد. این بر عهده سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و دیگر نیروهای جنبش کمونیستی بود تا این حقیقت را بفهمند و با توجه به مختصات رژیم، آمادگی لازم را برای رویارویی مستقیم و آشکار آماده سازند.

رژیم مسلماً نمی توانست بلافاصله بعد از قیام "انقلابی" (بخوانید ارتجاعی، بخوانید محمد رضا شاهی) رفتار کند، نمی توانست "در هر کوی و برزن چوبه دار بیاویزد"، این به اراده او نبود؛ این او نبود که به اشتباه "انقلابی" رفتار نکرد، بلکه این ضرورتهای عینی جامعه، این فشار توده ها بود که اجازه نمی داد تا او "انقلابی" رفتار کند. چگونه امکان داشت در حالیکه خود را منادی آزادی قلمداد می کرد و در مقابل رژیم شاه آنهمه وعده و وعید فریب آمیز را به توده ها داده بود، یکباره بیاید و تمام آن دستاوردهائی را که خود مردم با کوشش و مشقت بدست آوردند و در عطش آن جان دادند، از چنگ آنها برآید؛ چگونه می شد مطبوعاتی را که چکمه پوشان از هاری هم نتوانستند به زانو درآورند، به بند کشید؛ چگونه می شد بلافاصله هر صدای آزادیخواهی را به بهانه "توطئه" و "ضد انقلاب" با چماق و تفنگ خفه کرد. افزودن بر همه این ملاحظات، رژیم هنوز فاقد یک سیستم زور سازمان یافته بود؛ فاقد نیروئی بود که بتواند با خیال راحت و با تکیه بر آن، توده ها را سرکوب کند و حمله خود را سازمان یافته پیش ببرد. به همین جهت ابتدا حملات خود را بصورت پراکنده و از طریق نیروهای فشار، که دولت رسمی نیز با ظاهری معصومانه عجز خود را در مقابل آنها اعلام می داشت، آغاز نمود. آنچه می ماند، تدارک برای یک حمله سازمان یافته بود و این به شرایطی احتیاج داشت، ولی در هر حالت، حمله رژیم به جنبش ما، امری بدیهی بود. برای زمان حمله رژیم، دو حالت کلی قابل ترسیم بود:

حالت اول آن بود که جنبش کمونیستی در رشد روزافزون خویش قابلیت خود را در تأثیر گذاری هر چه بیشتر بر حرکت جامعه نشان میداد، در اینجا رژیم ناگزیر برای مصون ماندن از خطر نابودی، تن به نبردی می داد که شاید در آن شرایط دلخواه او هم نبود و از نتیجه قطعی آن نیز اطلاعی نداشت.

این واکنش در ذات مبارزه طبقاتی است. هیچ طبقه حاکمی حاضر نیست حاکمیت خود را به آسانی از دست دهد و تمام تلاش خود را برای حفظ آن مصروف خواهد کرد. حتی اگر خود بفهمد آن تلاش، تلاشی مذبحخانه است.

حالت دیگر این بود که رژیم بتواند پایگاههای توده ای جنبش کمونیستی را سست کند، آنطور که حمله و یورش به خود سازمانها و گروهها باعث تضعیف توهمات و آرزوهای توده نسبت به رژیم کنونی نگردد. خلاصه اینکه این حمله موجب تضعیف موقعیت رژیم نشود.

رژیم از همان ابتدا با در دست گرفتن وسائل مهم ارتباط جمعی، مانند رادیو و تلویزیون و با آن نامگذرای کذائی، صدا و سیمای جمهوری اسلامی، تمام مساعی خود را در این جهت بکار انداخت. و بموازات این کوششها، از طریق گروههای فشار، که توسط افراد معلوم الحال رهبری میشدند (و می شوند)، و ایجاد یک ارتباط تنگاتنگ بین وسائل ارتباط جمعی و این گروهها موج تبلیغات ضد کمونیستی را براه انداخت. دولت و یا مقامات مسئول دیگر، عملاً تمام وسائل و امکانات لازم را برای اجرای این امر در اختیار این گروهها قرار می دادند و رژیم قدم قدم، منطبق با تصویری که از وضعیت خود داشت، تهاجم را آغاز کرد. برخورد منفی سازمانها و گروههای کمونیستی و چپ، بخصوص آنهایی که می توانستند نقشی ایفا کنند، هر چه بیشتر او را جسورتر و گستاخ تر نمود. اگر بخاطر بیاوریم که قبل از هر تهاجم به

بهانه ای یک راهپیمائی برپا می شد، روش رژیم کنونی را در ارزیابی وضع خود بهتر می فهمیم. آنها در حقیقت با برپائی هر راهپیمائی، ابتدا زمینه را آماده می نمودند و قدرت خود را می سنجیدند و آنگاه بر حسب و منطبق با آن یورش را آغاز می کردند.

سیاست فعلی رژیم در قبال جنبش کمونیستی کاملاً روشن است. او می گوید: من تا حدی، که شما نیز باید آنرا بپذیرید، با حرف زدن کاری ندارم (و ادعا می کند "تمایز من با رژیم قبلی نیز در همین جاست")، ولی با پراتیک، با عمل، چرا؛ این دیگر "توطئه" است؛ تا وقتی با یکدیگر حرف می زنید، مبارزه ایدئولوژیک می کنید، کنفرانس وحدت تشکیل می دهید، بدهید، فعلاً باکی نیست؛ اما اگر بخواهید توده ها را "تحریک" کنید و یا آنها را "فریب" دهید (... یعنی ذهنشان را روشن کنید، واقعیات را برای آنها بگوئید)، خلاصه وارد فعالیت مبارزاتی فعال شوید، آنطوریکه "اسلام عزیز" در خطر بیافتد (نمی گوید حاکمیت ما)، آنوقت باید حساب چماق و تفنگ مرا هم بکنید. و درست برخلاف جنبش کمونیستی، با تمام مساعی خود به حرفهایش جامه عمل می پوشاند. دقت کنید، همین که مبارزه خلق عرب کمی، آری فقط کمی پیش رفت، همین که بوی تشکل بیشتر و سازمانیابی آنها به مشام رسید، آنوقت بیرحمانه سرکوب شدند. ولی مثلاً در رابطه با بلوچستان، هنوز می توان سیاست پیشگیری را بکار برد. در نتیجه فعلاً می توان به هشدار، تهدید و تحریب قناعت کرد.

عجیب نیست که رژیم کنونی تمام انرژی و نیروی خود را برای سرکوب جنبش خلق کرد بکار برد. دامنه جنایات رژیم آنچنان وسیع و آشکار است که حتی عمامه های بلند سیاه و سفید دیگر نمی توانند مانع نمودن نیت شومی شوند که در پس آنها می گذرد و آستین بلند عبا نمی تواند دستهای خونبار آنها را بپوشاند. امروز بسیاری از مردم اینرا درک می کنند.

اما چرا این بسیج فاشیستی برای کردستان صورت گرفت؟ زیرا خلق کرد از نظر آگاهی و سوابق مبارزاتی در سطحی بالاتر از دیگر خلقهای ایران قرار دارد و در مقایسه با خلقهای دیگر متشکل تر و یکپارچه تر است و روز بروز نیروی خود را بیشتر سازمان می داد. ادامه این روند آنرا به یک نیروی مادی بسیار قوی تبدیل می کرد که بی شک می توانست بر بسیاری از جریانات سیاسی ایران تأثیر تعیین کننده بگذارد. پس لازم بود تا از بروز چنین "فاجعه ای!!" جلوگیری شود. این بود که تمام نیروها اعم از ارتش و پاسدار بطرف کردستان رهسپار شدند تا صفحه ننگین دیگری بر کتاب سیاه زندگی سیاسی رژیم کنونی بیافزایند.

دیکتاتوری یعنی اعمال قدرت طبقه یا طبقات حاکمه از طریق ماشین دولتی به منظور تعیین فعالیتهای اجتماعی دیگر اقلیت و طبقات جامعه. رژیم کنونی آشکارا نشان داده است که در دامنه بسیار محدودی توان تحمل این فعالیتهای را دارد؛ نشان داده است که در مقابل تشکل طبقات انقلابی و محتوای انقلابی عملکرد آن، بسیار حساس است و به همین جهت با تمام امکانات خود، هرگونه حرکت انقلابی را به طرق مختلف سد می کند. کوشش می کند با چوب تکفیر و با استناد به اسلام، تمام مخالفین خود را، حتی مخالفین "مسلمان" خویش را، تحت عناوین منافق، منحرف و شرقی و غربی، سرکوب سازد.

حقیقت امر این است که این گرایش، گرایش اصلی را تشکیل می دهد، زیرا رژیم در همین مدت به تجربه هم دریافته است که قدرت حل مسائل را ندارد و حتی دیگر ابائی ندارد که در نزد توده ها نیز آشکارا ندا در دهد که رهائی از بند امپریالیسم ممکن نیست.

رژیم کوشش می کند با بوق و کرنا این مشکلات اقتصادی را میراث رژیم "طاغوتی" جلوه دهد. بی شک این حقیقتی است. اما یک حکومت به اصطلاح "انقلابی" برای همین بر روی کار می آید که این میراث را دگرگون کند؛ برای همین بر روی کار می آید که این مشکلات را حل کند. بنابر این داد و فریاد ندارد. ولی قضیه به اینجا خاتمه نمی یابد. واقعیت این است که مشکلات اقتصادی کنونی ما، مشکلاتی است که به خاطر رابطه با امپریالیسم بوجود آمده و ادامه دارد. تا وقتی کشور ما در این مدار قرار دارد، این مشکلات نیز وجود خواهند داشت. اما رژیم کنونی انگار میل دارد، هم در این روابط باقی بماند و هم مشکلات را حل کند. چنین

امری امکانپذیر نیست. برخی از تئوریسین های رژیم نیز این حقیقت را می فهمند و حتی گاه آشکارا به آن اذعان کرده اند.

برای حل این مشکلات، تکیه بر نیروی توده ای لازم است و این چیزی است که رژیم نمی تواند عواقب آنرا پذیرا باشد. زیرا هرگونه تکیه بر توده و تشکل توده، گره طناب دار را بر گردن او محکم تر خواهد کرد.

باری، تا وقتی "این مشکلات" اقتصادی است و تا وقتی رژیم کنونی بر سر کار، زمینه برای حاد شدن هرچه بیشتر مبارزه طبقاتی مهیاست.

توده ها از روند یک مبارزه سراسر خونین بیرون آمده اند و مقایسه وضعیت حال با وضعیت گذشته، هر چه بیشتر همسانی حاکمیت کنونی را با حاکمیت گذشته برای آنها تداعی می کند. لذا لزوم مبارزه مجدد را کم کم برایشان بصورت جدی مطرح می کند. بهمین جهت، رژیم خواهد کوشید تا با تبلیغات (که خصائص اصلی آن کاملاً با تبلیغات رژیم گذشته همسان است) ذهن توده ها را از مسیر اصلی منحرف گرداند. و آشکار است که هر ارگان و وسیله ای که بتواند به امر روشنگری توده ها کمک کند، برای او زیانبار می باشد و هر ارگانی که بخواهد توده ها را در این مبارزه متشکل سازد، به عنوان یک عامل خطرناک و یا وابسته به شرق و غرب (براستی بین این مزخرفات و یاوه گوئیهای شاه جلاد تفاوتی می بینید؟) که می خواهد "اسلام عزیز" را نابود کند، مورد حمله و یورش قرار خواهد گرفت. بازسازی ارگانهای ساواک در کارخانه ها، محلات و غیره، نمونه بارزی از کوششهای آنها در این جهت است.

بر اساس آنچه گفته شد، جهت گیری عملی رژیم کنونی، بطرف اعمال دیکتاتوری هر چه بیشتر و هرچه خشونت بارتر است. مجلس "خبرگان" از هم اکنون لفافه های قانونی آنرا می سازد. به همین جهت اساس کار تشکیلاتی نیروهای مارکسیست – لنینیست باید بر روی مخفی کاری بنا گردد. اینرا می بایست از خیلی پیش اجرا کرد و درک آن نیز چندان مشکل نبود. ولی سازمانها و گروههای ما آنقدر ذوق زده شدند که تمام نیروهای خود را به میدانهای علنی کشاندند و بدین ترتیب فرصت خوبی را برای شناسائی یاران خود به دشمن دادند و اکنون از این جهت با مشکلات فراوانی برای حفظ آنها روبرو هستند.

دشمن این بار می تواند با استفاده از بعضی امکانات، صد بار خطرناکتر از ساواک باشد. او می تواند یک شبکه جاسوسی وسیع ایجاد کند. خیلی راحت تر و سریعتر می تواند عناصر مبارز انقلابی مارکسیست – لنینیست را شناسائی کند و آنها را از صحنه عمل بیرون بکشد. امکاناتی که در اختیار اوست، امکانات مبارزین انقلابی را محدود می کند. از این نظر انقلابیون با هشیاری و کوشش فراوان باید از یک طرف در حفظ خود بکوشند و از سوی دیگر فعالیتهای مبارزاتی خود را تعطیل نکنند و در این راه مشکلات عدیده ای وجود دارد که باید با آن برخورد کرد و با تحمل تمام مشقات، درصدد حل آن برآمد.

برخی زمینه های کار علنی را که هنوز باقی مانده است، نباید همچون زمینه های ثابت و پایدار پنداشت و در ضمن کار علنی نباید مانع فعالیت انقلابی گردد. همانطور که اشاره شد، برخی از سازمانها و گروهها بر این عقیده اند که برای حفظ آنچه مانده است، دست از پا خطا نکنند. ما گفتیم که از دیدگاه مارکسیستی – لنینیستی این تر چقدر مسخره و انحرافی است.

باید توجه داشته باشیم که از نظر عملی امحاء این حوزه ها به اشکالی که اکنون وجود دارند فقط به ما مربوط نمی شوند، بلکه نتیجه مبارزه است که این امر را تعیین می کند و نه نتیجه سازش بی پشتوانه. از هم اکنون می توان گفت، از آنجا که جنبش کمونیستی فعلاً فاقد یک نیروی مادی سازمان یافته است، باید از دل بستن بیهوده در این زمینه ها اجتناب ورزید. تا وقتی وجود دارند، باید از آنها استفاده کرد، ولی از هم اکنون باید اشکال اصلی فعالیت خود را در رابطه با نیروی خودمان تنظیم کنیم؛ باید بگونه ای حرکت کرد که یورش ارتجاع نتواند ضربات مهلکی وارد آورد. ارتجاع با تمام هم خود کوشش خواهد نمود تا مواضع خود را آنقدر تقویت کند که بتواند همین زمینه های محدود فعلی را نیز نابود سازد.

همانطور که قبلاً به آن اشاره شد، باید مضمون فعالیت‌های ذهنی را از واقعیات عملی مبارزه طبقاتی و حرکت جامعه خود اخذ کنیم. برقرار کردن رابطه گسترده با توده‌ها، در جریان مسائل مبارزاتی آنها بودن و راه حل‌های عملی برای آنها ارائه دادن، از وظایف خطیری است که باید بدان پرداخته شود.

در اینجا ذکر نکاتی چند در معنی تماس با توده‌ها لازم است. به نظر می‌رسد که برای بسیاری از عناصر مارکسیست - لنینیست، تماس با توده‌ها به معنی زندگی ساده و منفعل در میان آنهاست. با کارگران آبگوشت خوردن، خود را به شکل آنها آراستن و از این قبیل کارها، به معنی تماس با توده‌ها - آنطور که برای مارکسیسم - لنینیسم مطرح است - نیست. وقتی از تماس با توده‌ها سخن می‌گوئیم، در حقیقت از رابطه خود بخودی و آگاهی سخن می‌گوئیم. تماس داشتن با توده‌ها بدین معنی است که بتوانیم بر روی شعور و پراتیک مبارزاتی آنها اثر بگذاریم. از اینرو تماس با توده‌ها از نظر ما، یک تماس منفعل نیست که تنها هدف آن، امر شناخت باشد، بلکه مقصود اصلی از چنین تماسی، نفوذ کردن در عمل مبارزاتی آنها، صیقل دادن آن و پیشبرد هر چه سریعتر این مبارزه است.

باید اساساً رابطه خود را با عناصر فعالی که در پروسه مبارزه توده‌ای شرکت دارند گسترش داد و از این طریق، هم یاد گرفت و هم یاد داد. باید همواره در این فکر بود که: چگونه می‌توان مبارزه را گسترش داد؛ چگونه می‌توان نتایج مثبت آنرا حفظ کرد؛ چگونه می‌توان آنرا به پله‌های عالیتر تکامل رساند. در این پروسه است که از یک سو می‌توانیم تفکر مارکسیستی - لنینیستی را هر چه بیشتر در خود تقویت کنیم و از طرف دیگر، رشد دینامیک خود را هر چه بیشتر تضمین نمائیم. بیاد داشته باشیم که گسترش و رشد جنبش کمونیستی بهیچوجه مشروط به ادامه وضع موجود نیست، اتفاقاً مشروط به نفی وضع موجود از طریق پراتیک فعال مبارزاتی توده‌ها و سازمانهای پیشرو آنست. دشمن با سازمان یابی ما مخالف است، درست به این دلیل که کار سازمانی، کار آئیهائی دارد که برای او خطر ایجاد می‌کند. ما باید بکوشیم، در هر سطحی که کار می‌کنیم، با سازمان یافتگی نسبی کار خود را آغاز کنیم و در امر سازماندهی این چند نکته مهم را باید بیاد داشته باشیم:

اول از همه باید بیاد داشت که هنر سازماندهی در چگونگی ترکیب کردن عناصر برای انجام یک وظیفه و هدف مشخص است. پس باید ابتدا وظایف را مشخص کرد، قابلیت‌های افراد را ارزیابی کرد، حوزه‌های فعالیت را تعیین نمود، آنگاه عناصر را طوری کنار هم قرار داد که به بهترین وجه ممکن بتوانند آن وظایف را انجام دهند. بین هسته‌های مختلف باید رابطه منظمی برقرار نمود و تقسیم کار را به نحوی پیاده کرد که مجموع این هسته‌ها در جهت انجام اهداف واحدی پیش روند.

از کم تجربگی و اشتباه نهراسید. اگر جهت درستی داشته باشید، در جریان حرکت آزمودگی پیدا می‌کنید. تجربیات شما غنی‌تر و از دامنه اشتباهات شما کاسته می‌شود. باید جسورانه کار کرد و خطر برخی از اشتباهات را پذیرفت.

رفقا!

مبارزه طبقاتی مشکلات فراوانی دارد. باید خیلی صریح و روشن این واقعیت را گفت و پذیرفت. مشکلات عملی، فشارهای روانی، خسارات مادی، کار توان فرسا، همه و همه در سراسر این مبارزه وجود دارند و تا فرجام کار نیز وجود خواهند داشت. این راهی صعب و دشوار، پر سنگلاخ و ناهموار است. تنها با عزمی راسخ، با نیروی ایمان، کوشش فراوان و اعتقاد به آینده تابناک پرولتاریاست که می‌توان بر همه این مشکلات فائق آمد و به فتح قله‌های پیروزی نائل گشت.

در اهتراز باد پرچم سرخ جنبش نوین کمونیستی ایران

مرگ بر اپورتونیسیم

مرگ بر امپریالیسم و سگهای زنجیریش

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران مهرماه ۱۳۵۸